

آموزه‌های  
قرآنی

قرآن، انسان، آفرینش

کلیدواژه‌ها

# نگاه قرآن به انسان

محمدحسن مکارم

مدرس تربیت معلم و مرکز آموزش فرهنگیان فارس

اگرچه در بدو امر به نظر می‌رسد توجه به حقیقت انسان از ابتکارات مکاتب نوظهور در غرب باشد، اما تاریخ فلسفه نشان می‌دهد که این موضوع ریشه در یونان باستان دارد و جمله «خودت را بشناس» از شعارهای سقراط بوده است.

ادیان آسمانی نیز انسان‌شناسی را بعد از خداشناسی، مهم‌ترین مسئله دانسته‌اند و ندای «علیکم انفسکم» سر داده‌اند. پرواضح است که پایه‌های جهان‌بینی اسلامی نیز مبتنی بر همین موضوع است؛ چرا که درک صحیح «نبوت» و «امامت»، درک استعداد وافر انسان است که می‌تواند به چنین رتبه‌ای نایل گردد. ادراک «معاد» نیز ادراک توانمندی انسانی است که لایق خلود است.

تا معلوم نگردد که انسان کیست، از کجاست و به کجا می‌رود، سخن از بایدها و نبایدها برای او بی‌معناست. از این رو، در روایات ما، «معرفه النفس» را افضل المعرفه، افضل الحکمه، انفع المعارف و فوز اکبر نامیده‌اند (غررالحکم، باب معرفه النفس). قرآن کریم نیز نفس انسان را یکی از آیات مهم الهی دانسته است و می‌فرماید: سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ: به زودی نشانه‌های خود را در افق‌ها و در جان‌هایشان به آن‌ها خواهیم نمود (فصلت/۵۳).

انسان معاصر بعد از یک دوره فترت، به بازیافت و بازنگری خویش پرداخته است؛ از یک سو مکاتب انسان‌محور و مؤسسات فرا روان‌شناسی و روش‌های مدیتیشن<sup>۱</sup> پدید آمده و از سوی دیگر، قیام‌های مردمی علیه حکومت‌های اقتدارگرا ظهور و بروز یافته است و نهضت‌های بیداری اسلامی رخ می‌نماید.

قرآن مجید نیز به عنوان ناب‌ترین و معتبرترین انسان‌شناس، به تشریح وجوه گوناگون این آعجوبه خلقت پرداخته است که ذیلاً به سرخط‌هایی از آن اشاره می‌شود.



### آفرینش انسان

آیات فراوانی در قرآن وجود دارد که نحوه خلقت انسان و مراحل تطور آن را توضیح می‌دهد؛ اجمالاً به یکی از آنها می‌پردازیم که می‌فرماید: «وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِن طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِن سُلَالَةٍ مِّن مَّاءٍ مَّهِينٍ». طبق این آیه شریفه، اولین انسان که به «آدم» معروف است، از گل خلق شده، اما انسان‌های بعدی از طریق نطفه و ازدواج پدید آمده‌اند (سجده/۹). برخی از محققان با نظر به ظاهر آیات قرآنی، آن‌ها را قابل جمع با نظریه تطور و تکامل تدریجی دانسته‌اند (با این فرض که این نظریه را قطعی بدانیم). مواردی، از جمله آیه فوق که ناسازگار می‌نمایند، محل بحث در میان مفسران است. نظر صاحب‌المیزان را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم.

ایشان می‌گویند که آفرینش استقلالی آدم (ع) ظاهر آیات قرآن است نه نص آن. بنابراین قول، در صورت اثبات قطعی فرضیه تکامل، آیاتی از این دست را می‌توان طبق آن تأویل کرد (کلاتری، ج ۱۶: ۲۵۵).

بسیاری از دانشمندان خداشناس غرب، در عصر حاضر، معتقدند که نظریه تکامل ضدخدا محور نیست، یعنی فهم و علل حوادث طبیعی، ما را از خدا بی‌نیاز نمی‌کند، همان‌طور که فهم علل تولید ابر و نزول باران، به معنی بی‌نیازی از وجود خدا در پیدایش باران نیست، چون اراده الهی بر آن تعلق گرفته که حوادث طبیعی، از جمله باران، شب و روز، پیدایش انسان و... از طریق سازوکار و قوانین خاصی به وقوع پیوندد؛ این قانونمندی و سنن الهی را خداوند بر جهان حاکم کرده و بر استمرار و بقای آن‌ها اشراف دارد.

### هدف آفرینش انسان

در ابتدا شایسته ذکر است که عده‌ای از نظریه‌پردازان بشری بدبینانه به این سؤال، یعنی هدف از آفرینش انسان، پاسخ داده‌اند؛ مانند بودا، مانوی، خیام و شوپنهاور. برخی هم آفرینش را بی‌هدف و پوچ انگاشته‌اند، مانند کامو، کافکا، ژان پل سارتر و صادق هدایت. اما ادیان الهی، با برخورداری از آفتاب وحی، آفرینش را امری مثبت و هدف‌دار و خوش‌فرجام معرفی کرده‌اند؛ از این نگاه، خداوند با خلقت جهان و انسان، هدف فاعل نداشت، یعنی نمی‌خواست نقصی مثل تنهایی را از خود دور کند، زیرا او خللاً وجودی ندارد؛ هدف او «فایده فعل» یعنی خیر رساندن به مخلوقات و انسان‌ها بوده است:

من نکردم خلق تا سودی برم  
بلکه تا بر مردمان جودی برم

خداوند عاری از انگیزه است، چون او تغییر حال نمی‌دهد. لذا منشأ صدور افعال الهی همان ذات اوست و به قول فلاسفه اسلامی: «الذاتی لا یعلل»: یعنی امر ذاتی علت نمی‌خواهد، همان‌طور که صدور رطوبت از آب، ذاتی آب است؛ خداوند ذاتاً فیاض است و آفرینش فیض اوست.

مه تابان به جز از خوبی و ناز  
چه نماید، چه پسندد، چه کند؟

آیات قرآنی چهار هدف و غایت را برای آفرینش انسان نشان می‌دهد:

**الف.** هدف از خلقت جن و انس عبادت خداست: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات/۵۶).

ب. هدف از آفرینش کائنات آزمایش انسان است: «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (هود/۷).

ج. رساندن مخلوقات به رحمت الهی هدف بوده است: «إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَ لَذَلِكَ خَلَقَهُمْ» (هود/۱۱۹).

د. هدایت انسان به سوی بالاترین حد کمال هدف است که همان مقام قرب ربوبی است: «أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ» (طه/۵۰) و همچنین: «أَلَّا إِلَٰهَ إِلَّا رَبُّكَ الْمُنْتَهَىٰ» (نجم/۴۲).

توجه به آیات مذکور نشان می‌دهد که سه مرحله اول هدف‌های متوسط و مرحله چهارم دال بر هدف نهایی است؛ به بیان دیگر، عبادت و آزمایش و رحمت، مقصدها و ایستگاه‌های میانی‌اند و چهارمی مقصد نهایی است که عرفاً آن را مقام «فناء فی الله» می‌نامند و در بعضی آیات با عباراتی مثل «عند ربهم»، «عندک» و «عند ملیک مقتدر» از آن یاد شده است.

اگر در روایتی، هدف از خلقت، شناخت خداوند ذکر شده (فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرِفَ)، بدان جهت است که این شناخت و سوگیری برای تکامل انسان مفید است، نه برای خدا، چراکه فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَعَنِيَّ عَنِ الْعَالَمِينَ». اگر در حدیث قدسی آمده است: «لَوْلَا لِمَا خَلَقْتُ الْإِنْسَانَ»، از این بابت است که حضرت محمد (ص) بالاترین مصداق رسیدن به مقام قرب الهی است، سایر انسان‌ها هم با تاسی به آن حضرت می‌توانند در همان مسیر تکاملی قرار گیرند.

مکاتب بشری که دستشان از این معارف عالیه خالی است، طرفداران خود را به سمت شکاکیت، پوچ‌گرایی و نیهیلیسم، افسردگی و خودکشی سوق می‌دهند.

اکنون می‌توان گفت که چه کاری برای انسان بایسته است و چه کاری نبایسته؛ چه کاری سودمند است و چه کاری زیان‌مند؛ هر کاری که ما را به سوی این غایت و منتهای متعالی - قرب الی الله پیش برده مفید و ممدوح است. بدین گونه است که جان‌فشانی‌های اولیای خدا در بدر، احد، احزاب، کربلا، انقلاب اسلامی و... معنا می‌یابد و شهیدان شاهدهان تاریخ می‌شوند. بدین‌سان است که اموری مثل وقف، انفاق، هبه و امثال آن در میان طرفداران مکاتب آسمانی به کرات دیده می‌شود؛ پدیده‌هایی که در مکتب ماتریالیسم و با جهان‌بینی مادی توجیهی جز «ضرر رساندن به خود» را بر نمی‌تابد.

### سرشت انسان

اندیشمندان بشری در مورد ذات و سرشت انسان به دو راه رفته‌اند؛ بعضی او را اساساً بدسرشت و بعضی نیک‌سرشت دانسته‌اند.

**الف. طرفداران سرشت شیطانی (حیوانی):**

فروید پایه و مایه امیال انسانی را غریزه جنسی و پرخاشگری می‌داند. توماس هابز معتقد است که محرک انسان سود شخصی اوست و انسان گرگ انسان است. جرمی بنتام و جان استوارت میل بر این باورند که تمامی اعمال انسان ناشی از منفعت‌طلبی اوست؛ یعنی همان صفاتی که در حیوانات جنگل دیده می‌شود. مسیحیان نیز انسان را ذاتاً گناهکار می‌دانند و نوع بشر را در گناه نخستین که از آدم (ع) سر زد، شریک می‌دانند. آنان معتقدند که عیسی مسیح به صلیب کشیده شد تا سایر مسیحیان از گناه ذاتی پاک شوند؛ و شرط آن این است که با عیسی مسیح مشارکت کنند؛

**ادیان الهی، با برخورداری از آفتاب وحی، امری مثبت و هدف‌دار و خوش‌فرجام معرفی کرده‌اند؛ از این نگاه، خداوند با خلقت جهان و انسان، هدف فاعل نداشت، یعنی نمی‌خواست نقصی مثل تنهایی را از خود دور کند، زیرا او خللاً وجودی ندارد؛ هدف او «فایده فعل» یعنی خیر رساندن به مخلوقات و انسان‌ها بوده است**

**تا معلوم نگردد که انسان کیست، از کجاست و به کجا می‌رود، سخن از بایدها و نبایدها برای او بی‌معناست**



اخلاقیت پردازد و با دیگران مفاهمه داشته باشد... بالاخره می تواند به مقام قرب و رتبه «مَدَنی فِتْدَلی» نایل شود؛ جایگاهی که فرشته هم راه ندارد.

بنابراین، انسان سرشت الهی دارد (فطرت الله التي فطر الناس علیها) و از نفخه الهی در وجود خود بهره مند شده است. آیاتی که پیامبر را «مذکر» می نامد (فذكر انما انت مذکر) و قرآن را تذکره و راه کمال را «ذکر» و عبرت گیری می شمارد (انها تذکره فمن شاء ذكره) حاکی از آن است که انسان خداشناسی و خداگرایی و کمال جویی ذاتی و فطری دارد و کافی است که پیامبر او را به این داشته ها و ذخیره ها تذکر دهد و غفلت زدایی کند. آیه دیگری که مؤید این مدعاست، در سوره روم است که می فرماید: اگر از آن ها بپرسی که چه کسی انسان ها و زمین را آفریده است، قطعاً می گویند خدا. پس نقش معلم غبارزدایی از سرشت الهی انسان است.

به یاد داریم که وقتی سایه شوم کمونیسم از کشورهای همسایه شمالی ما کنار رفت، فطرت آنان جانی تازه گرفت و به احیای مساجد و برگزاری جمعه و جماعت روی آوردند. جامعه ما نیز، با وجود هجوم بی امان فرهنگ مادی، به قصد ازاله ارزش های والای انقلاب اسلامی، دارای همین سرشت پاک الهی است که در محرم و رمضان بیشتر خودنمایی می کند و نیز در فتنه ها و اغتشاشات داخلی ملهم از خارج، تمام عیار به میدان می آید. معلمان نباید از این صبغه الهی جوانان غافل باشند و اظهار نومیدی کنند.

### آزادی انسان

عده ای از نظریه پردازان منکر آزادی و حریت انسان شده اند و او را مجبور و محکوم به جبرهای اجتماعی یا ارثی دانسته اند؛ آن ها می گویند تصمیمات انسان تابع اقتضائات و شرایط جامعه اوست و به اراده خود تصمیم نمی گیرد. دور کیم، مارکس و هگل از این گروه اند. بعضی دینداران هم دچار این انحراف شده اند و علم پیشین خدا و یا قضا و قدر و توحید افعالی را جبر آور انگاشته اند، غافل از اینکه یکی از مقدرات الهی همین است که انسان مختار باشد و اراده انسان در رابطه طولی با اراده خداست؛ لذا انتخاب دین نیز امری اختیاری اعلام شده است: فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر (کهف/ ۲۹).

آزادی که ادیان الهی و به ویژه اسلام می گوید، با آنچه اگرستانسیالیزم مدعی آن است، تفاوت دارد. آزادی بی حد و حصر یک تخیل است و اصولاً در جامعه محقق نمی شود؛ وجود قانون در هر جامعه محدودکننده آزادی انسان است. نسل جوان، امروزه، بیش از هر زمان نیازمند معلمانی است که با تحلیل ها و تبیین های منطقی و تطبیقی شمعی فراروی او قرار دهد، تا در دنیای فریبنده کنونی بتواند راه صحیح را پیدا کند.

### پی نوشت

1. Meditation
۲. برای مطالعه بیشتر به کتاب «تکامل زیستی و آیات آفرینش» اثر ابراهیم کلانتزی مراجعه شود.
۳. برای مطالعه بیشتر به کتاب «انسان در اسلام» تألیف غلامحسین گرمی رجوع شود.

بدین صورت که به او ایمان آورند و غسل تعمید به جا آورند. ناگفته پیداست که ما منکر تمایل انسان به غریزه جنسی و سود و منفعت نیستیم، اما نمی پذیریم که این امیال بر وجود انسان حاکم است و حرف اول را می زند. همین نگرش های تک بعدی و غیر واقعی است که انسان امروزی را در حد بهایم تنزل داده و اخلاق و ایثار را به حاشیه رانده است.

ب. طرفداران سرشت رحمانی: کسانی که از تعالیم پیامبران الهی برخوردار بوده اند، انسان را نه دیوسرشت، بلکه نیک سرشت دانسته اند؛ ذات او را پاک و قابل تربیت معرفی کرده اند و خود در این مسیر راه پیموده اند و جان و مال خود را مصروف داشته اند و شعارهایی مثل «تخلقوا باخلاق الله» و «هیئات منا الذله» و «کونوا احراراً فی دنیاکم» سر داده اند.

البته، فلاسفه هم که عقل را بر غرایز حیوانی انسان حاکم دیده اند و نیز عرفا که گوهر انسان را از عالم بالا دانسته اند، دیدگاهی مثبت و در خور برای سرشت انسان ارائه کرده اند (سرشت انسان، شیروانی: ۲۰۰).

آموزه های دینی انسان را دارای صفاتی «مختص» - علاوه بر صفات مشترک با حیوان - می داند و آن ها را «فطریات» نام می نهد؛ مثل تمایل به زیبایی، فضائل اخلاقی، حقیقت و خداپرستی. این چهار تا وجه تمایز انسان از حیوان است؛ انسان نه تنها به فطریات آگاهی و شناخت دارد، بلکه نسبت به آن ها میل و «گرایش» نشان می دهد و در امر ظهور و بروز و شکوفایی آن ها در خود «توانش» دارد. از این رو می تواند بر هوای نفس خود غالب شود؛ به تعقل و

انسان نه تنها به فطریات آگاهی و شناخت دارد، بلکه نسبت به آن ها میل و «گرایش» نشان می دهد و در امر ظهور و بروز و شکوفایی آن ها در خود «توانش» دارد. از این رو می تواند بر هوای نفس خود غالب شود؛ به تعقل و